

هو العليم

تعريف عامّ (۱)

بررسی دیدگاه مرحوم آخوند و آیه‌الله خویی

سلسله دروس خارج اصول فقه - باب عامّ و خاصّ

- جلسه سی و هشتم

استاد

آیه‌الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

شرح الإسمی بودن تعریف عامّ

تعاریفی را برای «عامّ» ذکر کرده‌اند؛ البته عام در لغت به معنای شمول است و افرادی که در اصطلاح آن را تعریف کرده‌اند - همان‌طوری که مرحوم آخوند می‌فرمایند - چون این تعریف، تعریف شرح‌الإسمی است، بنابراین دیگر انسان نباید خیلی در مقام طرد و عکسش بریاید که آیا تعریف مطرّد است یا غیر مطرّد، منعکس است و یا غیر منعکس. به عبارت دیگر، آن معنای اصطلاحی یک معنای مشخصی است و آن عبارت است از شمول یک مفهوم و یک لفظ به مصادیقی که متّحدّة‌النّوع هستند و در نوعشان اتّحاد دارند؛ این می‌شود عامّ. **كُلُّ رَجُلٍ** عامّ است و بر همهٔ افرادی که این افراد در رُجولیت متّحدالنّوع هستند دلالت می‌کند؛ و **كُلُّ امْرَأَةٍ**

همین طور و امثال ذلک.^۱

خروج عَشْرَه از تعریف عامّ

روی این حساب همان طور که خودِ مرحوم آخوند می فرمایند، «عشره» از تحت تعریف ما خارج است. به جهت اینکه گرچه «عشره» لفظی است که دلالت بر شمول می کند، ولی عامّ نیست. یعنی عامّ به این معنا نیست که لفظی باشد و یک منطبق^ع علیه خارجی داشته باشد که این لفظ بر آن منطبق^ع علیه خارجی مطابقت کند. «رجل» لفظی است که منطبق^ع علیه خارجی دارد، یعنی افراد در خارج هستند و بر هر کدام از این افرادی که مرد هستند صدقِ رجل می شود، ولی در «عشره» که این طور نیست. عشره دلالت می کند بر ده. **عَشْرَة رِجَالٍ** یعنی ده مرد. این عشره یک مابایزاء خارجی ندارد که این منطبق بر آن باشد مگر مجموع آحادی که به ده تا برسند ولی به عکسِ عامّ مصطلح که آن عامّ مصطلح، بالوضع، یک منطبق^ع علیه خارجی دارد؛ یعنی خود این لفظ رجل بر تک تک آن افرادی که در خارج وجود

۱. کفایة الأصول، ص ۲۱۵.

دارند دلالت می کند.^۱

اشکال بر خروج عشره از تعریف عام

بعضی‌ها گفتند که نه، همان‌طور که اگر ما کُلُّ
رجلٍ را منحل کنیم، به تعداد افرادی که در روی
زمین هستند منحل می‌شود و این رجل بر آنها دلالت
می‌کند، همین‌طور اگر ما عشره را منحل کنیم به
آحادی که هر کدام از آن آحاد، یک منطبق^۲ علیه
خارجی دارد منحل می‌شود؛ یعنی واحد زید، واحد
عمرو، واحد بکر، واحد خالد و ... پس این
واحدهایی که ما می‌بینیم، یک منطبق^۲ علیه خارجی
دارد و عشره از همین واحدها تشکیل شده است.
پنج تا واحد می‌شود پنج تا؛ هشت تا واحد می‌شود
هشت تا؛ ده تا واحد می‌شود ده تا. بنابراین ما در
انحلال عشره می‌بینیم که منطبق^۲ علیه خارجی وجود
دارد، پس چرا ما عشره را داخل در عام^۳ به حساب
نیاوریم؟! این اشکالی است که بر مرحوم آخوند
شده است.^۲

۱. همان، ص ۲۱۶.

۲. نهاية الدراية، ج ۲، ص ۴۴۵.

جواب به اشکال خروج عشره از عامّ

جواب این است که عامّ عبارت است از آن لفظی که خود آن لفظ بمفهومه بر فرد فرد خارج دلالت می‌کند. عشره، ماده‌ای ندارد که آن ماده بر آن فرد فرد خارج دلالت کند. بله، در عالم خارج، عشره از واحد تشکیل شده است، ولی ماده عشره که واحد نیست. آیا آن هم واحد است؟ عشره عبارت است از عین و شین و راء.^۱

فرق بین عامّ و الفاظ دارای دلالت مجموعی

تلمیذ: در اینجا می‌توانیم بحث را به بحث حقایق و اعتباریّات بکشانیم؟

استاد: اصلاً در اینجا بحث، بحث حقایق و

اعتباریّات نیست. بحث، بحث وضع لغوی است.

تلمیذ: بحث اصطلاحی که در اصول است چطور؟

استاد: بحث اصطلاحی هم برگشتش به بحث

لغوی است. ما به آن لفظی عامّ می‌گوییم که وضعاً

در لغت برای افراد متّحدة الحقایق در نوع، نه در

جنس، وضع شده باشد؛ این را ما عامّ می‌گوییم.

بنابراین اگر لفظی من باب مثال، اسم جمع به عنوان

قبیله، گروه یا مجموعه و امثال ذلک داشته باشیم،

۱. همان، ص ۴۴۶.

گرچه اینها دلالت بر افراد می‌کند، ولی خصوص
تک تک آن افراد، موضوع^۱ له قبیله نیستند، بلکه قبیله
بر آن افراد به عنوان مجموع دلالت می‌کند نه به عنوان
تک تک و به عنوان اینکه هر کدام از اینها مصداق
هستند.

پس فرقی که در عام و در اسمِ مجموعی هست
این است که ما در عام، لفظی داریم که آن لفظ،
بالوضع بر افراد متّحدة النوعیه دلالت می‌کند، ولی در
اسمِ مجموعی - مانند گروه و قبیله و دسته و
امثال ذلک و یا حتی خود عشره - لفظی است که
بالوضع دلالت بر تک تک مصادیق نمی‌کند، بلکه
دلالت بر یک مجموعه‌ای می‌کند که آن مجموعه،
من حیث المجموع لحاظ شده است. لذا اگر از آن
عشره، یک نفر حذف شود دیگر عشره نیست، ولی
اگر از آن عام، یک نفر بمیرد [باز هم عام صدق
می‌کند].

مثل اینکه من به شما می‌گویم: «أكرم كلَّ عالمٍ

فی قُم». الآن فرض کنید که قم هزار تا، دو هزار تا،

عالم دارد؛ این **كلَّ عالمٍ** بر تک تک افرادی که در قم

هستند صدق می‌کند. اگر یکی از اینها مُرد باز صدق

می‌کند، اگر ده تایی آنها هم مُردند باز صدق می‌کند، اگر هزار تایی آنها هم مُردند باز هم این **كُلُّ عَالَمٍ** به بقیه صدق می‌کند.

این دلیل بر این است که هر کدام از این افراد که منطبق^۲ علیه خارجی هستند، بالوضع، این عالم بر آنها دلالت می‌کند. اما در عشره، «**أَكْرَمَ عَشْرَةَ مِنْ الْعُلَمَاءِ**»؛ فرض کنید که در اینجا هم من باب مثال، بیشتر از ده تا عالم نیستند. اگر این ده تا شدند نه تا، دیگر عشره بر اینها دلالت نمی‌کند، می‌شود **تِسْعَةَ مِنْ الْعُلَمَاءِ**.

پس «عشره» یک لفظ عامی است که بالوضع بر تک تک افرادش دلالت نمی‌کند، بلکه بالمجموع دلالت می‌کند و مجموع ده تا مورد نظر است. اگر یکی از آن ده تا حذف بشود دیگر عشره نیست و دیگر تسعه می‌شود، و اگر دو تا حذف بشوند، ثمانیه می‌شود و سه تا حذف بشود، سبعة می‌شود. بنابراین در اینجا برای تک تک افراد خارجی، وضعی وجود ندارد.

این فرق بین عام و بین الفاضلی است که دلالت بر عمومِ مجموعی می‌کنند؛ مانند قبیله و دسته و گروه

و فئه و ملت و مردم - البته در مورد لفظ «مردم»
می‌توانیم بگوییم که جهت تک‌تک افراد در آن لحاظ
شده است - و امثال ذلک. لذا اینها از تحت تعریف
بیرون می‌آیند.

*تلمیذ: ما می‌توانیم در اینجا اشکالی بکنیم و بگوییم: چون عشره فرد ندارد و وقتی
که ما ده تا شیء را در نظر گرفتیم و گفتیم: عشره تُفَاح، اسم کلّ این ده تا را عشره گذاشتند.
حال اگر ده تا ده تایی سیب بچینیم می‌گوییم هر کدام از این ده تا، یک مصداق برای عشره
است.*

استاد: ببینید این عشره، اعتباراً برای ده تا اسم
لحاظ شده است. یعنی شما در اینجا یک مصداق
حقیقی لحاظ می‌کنید و یک عنوان اعتباری لحاظ
می‌کنید. مصداق حقیقی و فرق بین اعتباریات و
حقایق در فلسفه بیان شده که گاهی اوقات عقل از
جمع کردن یک سری امور حقیقی، یک معنای
اعتباری را انتزاع می‌کند؛ ولی اصالت با آن معنای
حقیقی است نه این معنای اعتباری.

آن چیزی که در خارج اصالت دارد، یک فرد
است؛ زید است، عمرو است، بکر است، خالد است.
ما مجموعی سوای این چند نفر به‌عنوان مجموع
نداریم! ما گروه نداریم؛ دسته‌ای نداریم؛ قبیله‌ای
نداریم. اگر شما زید و عمرو و بکر و خالد و حسن
و حسین و صغری و کبری و خدیجه را از این قبیله
خارج کنید چیزی ته آن نمی‌ماند.

پس «قبیله» اعتباراً وضع شده است برای مجموعه افرادی که وجود آنها، وجود حقیقی و خارجی است، ولی سوی این وجود تک تک افراد، وجود دیگری نیست که قبیله برای آن وضع شده باشد. این می شود امر انتزاعی. یعنی شما وقتی که یک مجموعه امور حقیقی را ملاحظه می کنید، از این امور حقیقی، امری را انتزاع می کنید که آن، با هم بودن است. قبیله برای با هم بودن افراد وضع می شود، لذا به تک تک افراد، قبیله نمی گویند. نمی گویند: «آقا شما قبیله هستید»، ولی وقتی که با هم باشند می گویند: قبیله فلانی، قبیله طی، قبیله عدی، قبیله تیم و امثال ذلک.

تلمیذ: پس بالأخره در اینجا بحث حقایق و اعتباریات وارد شد.

استاد: ما کاری به آن نداریم، ما فعلاً به مسئله لغوی قضیه کار داریم که این عامّ در لغت به چه معنایی وضع شده است؟ عامّ به معنای شمول وضع شده است. حالا ما می خواهیم در اصطلاح، یک اصطلاحی به کار ببریم که از همین معنای لغوی استفاده کنیم، مطلب این است.

در اصطلاح می گوئیم: عامّ عبارت است از لفظی

که آن لفظ، بمفهومه بر تک تک افراد متحدالنوعیه در تحت این لفظ دلالت کند؛ ما به این می‌گوییم عام، و این مسئله هم روشن است. روشن بودنش هم از این جهت است که افرادی که نقد کردند و افرادی که پاسخ دادند از همین معنای عرفی استفاده کرده‌اند. فرض کنید کسی که اشکال کرده است که این تعریف شما مطرد نیست، همین معنایی که الآن متفاهم عرف است را گرفته و به این تعریف اعتراض کرده است. آن آقا یک تعریف دیگری برای عام کرده است و دیگری هم که جواب داده است از همین تعریف استفاده کرده است.

پس معلوم می‌شود که این یک تعریفی است که همه می‌دانند؛ عام به معنای شمول است و به معنای لفظی است که آن لفظ - حالا لفظ چه لفظ مفرد باشد، چه لفظ مرکب باشد و یا مضمون جمله باشد از این نظر فرقی نمی‌کند - یعنی خود مضمون این جمله، خود این لفظ و خود این لفظ مرکب، بر آن فرد خارجی صدق کند. ما به این، عام می‌گوییم.

حالا صحبت در عشره است که آیا عشره این طور است یا نه؟ آیا عشره بر یک فرد خارجی صدق

می‌کند؟ نه، عشره بر ده تا با هم صدق می‌کند. اگر ده نفر با هم باشند عشره بر آنها صدق می‌کند. بله، یک وقت می‌گوییم: «كُلَّ عَشْرَةٍ» در اینجا خودِ ده، یکی از مصادیق عامّ می‌شود؛ ده تا ده تا، سه تا سه تا، چهار تا چهار تا، مثلاً می‌گوییم: «أَكْرَمَ كُلَّ عَشْرَةٍ رَأَيْتَهُ مِنَ الرِّجَالِ؛ هر ده مردی را که دیدی آنها را اِکرام کن.» یا فرض کنید که حکومت نظامی است و در حکومت نظامی می‌گویند: هر دو نفری که با هم در خیابان راه می‌رفتند را بزنید ولی یک نفر تنها اشکال ندارد. فرض کنید [گفته شده است:] «فَاضْرِبْ كُلَّ رَجُلَيْنِ رَأَيْتَهُمَا»، در اینجا مجموع این «رَجُلَيْنِ» لحاظ شده است.

حالا صحبت در این است که وقتی من گفتم رَجُلَيْنِ، آیا رَجُلَيْنِ، عامّ است؟ رَجُلَيْنِ، تشبیه است؟ آیا در اینجا می‌توانیم بگوییم که رَجُلَيْنِ در اینجا بر یک مردی که در خیابان است اطلاق می‌شود؟ نه، بر دو مرد به حیثیت اجتماع آنها اطلاق می‌شود و باید با همدیگر اجتماع داشته باشند. مثلاً در «أَكْرَمَ رَجُلَيْنِ مِنَ الْعُلَمَاءِ» یا «لَا تُكْرِمَ رَجُلَيْنِ مِنَ

الْعُلَمَاءُ»، حسابِ دو در اینجا شده است. بنابراین اطلاقِ رجَلین بر یک فردِ خارجی، اطلاقِ صحیحی نیست. گرچه اگر دو نفر با هم باشند اطلاقِ رجَلین بر آنها صحیح است، ولی این غیر از این است که ما بگوییم رجَلین، تشبیه بر یک فرد اطلاق شده است. اگر گفته شود آن یک فرد، مصداق برای تشبیه هست دیگر، پس چرا رجَلین بر آن یکی اطلاق نشود؟ ما می‌گوییم در اینجا در رجَلین، حیثیت اجتماع لحاظ شده است، نه حیثیت فردیت. ولی رجل این طور نیست؛ رجل بر تک تک افراد اطلاق می‌شود. لذا این رجل می‌شود عامّ و رجَلین، عامّ نمی‌شود و تشبیه می‌شود.

حالا اگر شما گفتید: **كُلُّ رَجُلَيْنِ**، در اینجا همین رجَلین دوباره می‌شود عامّ. چون منظور از رجَلین در اینجا تک تک نیست بلکه دو تا دو تا بودن است و این در موارد، تفاوت پیدا می‌کند. در عشره، لفظِ عشره وضع شده است برای ده تا به لحاظ ده تا بودن و به لحاظ این عددِ خاصّ، این عشره در اینجا وضع شده است. بنابراین دیگر اطلاق عشره بالوضع برای تک تک از افراد، صحیح نخواهد بود و لذا به این عامّ

نمی‌گویند. بله، اگر همین عشره با یکی از ادات جمع و ادات عامّ، عامّ شود، این اشکال ندارد. ده تا ده تا، دیگر اشکالی در این صورت ندارد. خود عشره در این صورت یکی از مصادیق عامّ می‌شود.

بررسی اشکال آیه‌الله خویی به مرحوم آخوند

در خروج عشره از عامّ

روی این حساب، اشکال آقای خویی به مرحوم آخوند که ایشان فرمودند: ما تعریفی می‌کنیم که این تعریف، حتی عشره را هم در بر بگیرد و مطرّد باشد، این مسئله ایشان خالی از تأمل نیست. ایشان می‌فرمایند: تعریفی که برای عامّ هست این است که هر لفظی که دلالت بالوضع کند به افرادی که منطبق^۱ علیه خارجی این لفظ باشند، به آن لفظ، عامّ می‌گویند.^۱

اشکال به تعریف آیه‌الله خویی از عامّ

مسئله‌ای که در اینجا هست این است که شما می‌فرمایید: عامّ، لفظی است که بالوضع دلالت کند بر اینکه منطبق^۱ علیه خارجی باشند. آیا منظور شما در

۱. الهدایة فی الأصول، ج ۲، ص ۲۹۷.

مثال «کلّ رجلٍ»، مفهوم کلّ رجل است یا مفهوم رجل تنها؟ اگر بگویید کلّ رجل، می‌گوییم: کلّ رجل، منطبق‌علیه خارجی ندارد و شما که نمی‌توانید به زید بگویید: «هذا کلّ رجلٍ»؛ به عمرو که نمی‌توانید بگویید: «هذا کلّ رجلٍ»، به بکر که نمی‌توانید بگویید: «هذا کلّ رجلٍ». بله، به تمام اینها می‌توانید «رجل» بگویید، رجل که عامّ نیست، بلکه «کلّ رجل» عامّ است.

یک وقت می‌گوییم «رجل» عامّ است، بسیار خوب؛ این رجل، منطبق‌علیه خارجی دارد؛ زید و عمرو و بکر و خالد، تمام اینها رجل هستند، ولی شما که رجل را عامّ نمی‌دانید و «کلّ رجل» را عامّ می‌دانید، و «کلّ رجل» منطبق‌علیه خارجی ندارد.

البته إن شاء الله من تعریف برای عامّ را عرض می‌کنم ولیکن این تعریفی که ایشان کرده‌اند از این نظر [اشکال دارد]. ایشان می‌خواستند به این وسیله، اطلاق شمولی را خارج کنند؛ چون در اطلاق شمولی، دلالت لفظ بر منطبق‌علیه خارجی هست، [اما این دلالت] به وسیله مقدمات حکمت است، نه بالوضع. یعنی چون مولا لفظ را مطلق آورده است و

حدودی برای لفظ تعیین نکرده است، ما به جهت عدم رجحان فردی بر فرد دیگر و ترجیح بلامرّجّ بودن، استفاده می‌کنیم که منظور مولا تمام افرادی است که منطبقٌ علیهِ خارجی این لفظ هستند. این، اطلاقِ شمولی می‌شود که این اطلاقِ شمولی، با مقدّمات حکمت ثابت می‌شود.

حالا بعداً در بحث اطلاق می‌گوییم که اطلاقِ شمولی داریم یا نداریم، و آیا اطلاقِ بدلی است و اطلاقِ شمولی هم هست یا نه؟ آن بحثش می‌آید. همان‌طوری که عامّ را تقسیم کردند به عامّ بدلی و عامّ شمولی و عامّ شمولی را هم تقسیم کردند به عامّ استغراقی و عامّ مجموعی، در بحث اطلاق هم این تقسیم هست. منتها فرق در این است که در اینجا [در عامّ] این لفظِ ما، بالوضع بر آن منطبقٌ علیهِ خود دلالت می‌کند، اما در اطلاق، به مقدّمات حکمت بر آن دلالت می‌کند. که در همین‌جا هم مناقشه‌ای هست که آن هم بماند در وقت خودش که وضع در اینجا در مورد عامّ به چه نحو است و در آن، به چه نحو دیگری است؟

اشکالی که بر ایشان وارد می‌شود این است که اگر منظور شما از عام، «کُلُّ رَجُلٍ» است، کُلُّ رَجُلٍ که منطبقٌ علیه خارجی ندارد و اگر منظور شما «رَجُلٌ» است که عامّ نیست.

نظر آیه‌الله خویی در شمول تعریف نسبت به

عشره

آن وقت ایشان در اینجا فرمودند: با این تعریفی که ما کردیم حتی «عشره» هم داخل در این تعریف ما هستند؛ به جهت اینکه ما وقتی در رَجُلٌ می‌گوییم: کُلُّ رَجُلٍ، در عشره هم می‌گوییم: کُلُّ عشره. همان کلی که بر سر رَجُلٌ می‌آید و رَجُلٌ را عامّ می‌کند همان کُلُّ، بر سر عشره می‌آید و عشره را عامّ می‌کند.^۱

اشکال بر نظر آیه‌الله خویی

در اینجا اگر شما بگویید که در مورد عشره، ما یک فردی را نداریم که منطبقٌ علیه عشره باشد بلکه ده مرد، من حیث المجموع منطبقٌ علیه عشره هستند ولی در کُلُّ رَجُلٍ این طور نیست. ما در رَجُلٌ

۱. محاضرات فی أصول الفقه، ج ۵، ص ۱۵۳.

[منطبقٌ علیه] داریم. منطبقٌ علیه رجل در خارج حسن و حسین و تقی و نقی و امثال ذلک است، ولی در عشره این طور نیست؛ در عشره به مجموع، [عشره] گفته می شود.

جواب آیه الله خویی

جوابی که ایشان می دهند این است که در «رجل» هم همین طور است. «عشره» اسمی است که اجزایی دارد؛ یک جزئش حسن است، یک جزئش حسین است، یک جزئش تقی و نقی است تا به ده تا برسد. در رجل هم همین طور است. رجل هم اسمی است که دارای اجزایی است؛ یک جزئش رأس است، یک جزئش ید است، یک جزئش رجل است و... . تمام اینها اجزاء رجل است. همان طوری که خود رجل تنها، بر یکی از این اجزایش دلالت نمی کند، همین طور عشره دلالت نمی کند بر یکی از این اجزاء خارجی اش که حسین تنها باشد، حسن تنها باشد، زید تنها و عمرو تنها باشد، بلکه در اینجا عشره بر مجموع اجزاء دلالت می کند؛ در اینجا هم رجل بر مجموع اجزاء دلالت می کند. در آنجا کل بر سر رجل

در می آید و آن را عامّ می کند، در اینجا هم کلّ بر سر
عشره در می آید و آن را عامّ می کند.

اشکال به جواب آیه الله خویی

به این می گویند: مغلطه؛ به جهت اینکه رجل بر
یک فرد خارجی دلالت می کند که آن فرد خارجی
مستقلّ بالحقیقه و بالأصله است، ولی عشره بر یک
فرد خارجی مستقلّ بالحقیقه و بالأصله دلالت
نمی کند. آن چیزی که الآن بحث راجع به آن است
این است که آیا این لفظ ما، لولا اینکه کلّ بر سرش
بیاید بر افراد خارجی دلالت می کند یا نه؟ اگر شما
بگویید: **کلّ رجل** بر فرد خارجی دلالت می کند که
ما می بینیم **کلّ رجل** دلالت ندارد، بلکه **رجل** دلالت
دارد نه **کلّ رجل**؛ مطلب این است. و اگر شما
بگویید که نه، رجل [به تنهایی] بر یک فرد خارجی
دلالت دارد، آن وقت عشره دلالت ندارد، چون عشره
دلالت بر مجموع می کند.

بنابراین اشکال دیگری که بر ایشان وارد می شود
این است که منظور مرحوم آخوند این نیست که اگر
«کلّ» بر سر عشره بیاید عشره عامّ نمی شود، ایشان
می گویند: خود عشره تنها، عامّ نیست. شما بحث را

منحرف کرده‌اید. آخوند می‌گوید: چون خود عشره
تنها منطبق^۱ علیه خارجی ندارد، عامّ نیست و شما
می‌گویید: اگر کلّ بر سر عشره بیاید عامّ است. وقتی
شما کلّ را بر سر عشره بیاورید هر بی‌سوادی هم
می‌داند که عامّ است.

[اگر کلّ] بر سر رجلین [در بیاید همین‌طور
است]؛ رجلین عامّ است. آیا رجلین تثنیه است یا
مفرد است یا جمع است؟ تثنیه است. اگر همین کلّ
بر سر رجلین در بیاید دیگر از تثنیه بیرون می‌آید و
می‌شود جمع و عامّ. رجل مفرد است یا تثنیه است
یا جمع؟ رجل مفرد است و اگر کلّ بر سر رجل
در بیاید می‌شود عامّ.

اگر کلّ بر سرش در بیاید که [فهم عامّ بودن آن]
کاری نیست. اگر ادات جمع بر سر یک لفظی
در بیاید، چه لفظ مفرد باشد چه جمع باشد چه تثنیه
باشد، آن را عامّ می‌کند. صحبت در خود آن لفظ
است. مرحوم آخوند این را می‌گوید و این اشکال به
ایشان وارد نیست و از این نقطه نظر که ما نمی‌توانیم
عشره را عامّ قرار بدهیم، حق با مرحوم آخوند است.

تعریف صحیح مرحوم آخوند از عامّ

و اما تعریفش چیزی نیست و فردا تعریفش را می‌گوییم. تعریفی که ما می‌توانیم برای عامّ به حساب بیاوریم همان تعریفی است که خود مرحوم آخوند هم در آنجا ذکر کرده‌اند و آن این است که: «هر لفظی چه مفرد و چه مرکب بمرکبه و یا بمضمونه بر افراد متّحده النوعی دلالت بکند که آن افراد متّحده النوع، بالوضع مصادیق موضوعی این عامّ هستند؛ این را عامّ می‌گویند.»

البته دیگر در این مقام نیستیم که لفظی را پیدا کنیم و بگوییم آیا تعریف مطّرد است یا منعکس است یا نه. مرحوم آخوند می‌فرمایند که عامّ یک معنای واضح و روشنی است و هر کسی هم اطلاع دارد و اهل محاوره این را می‌فهمند و اینکه ما در مقام نقض و طرد و ایراد و عکس و این‌گونه حرف‌ها باشیم دیگر این مسائل اصلاً در تعاریف، موضوعیت ندارند.

مبنای تقسیم عامّ

همان‌طوری که مشخص است، برای عامّ انواعی داریم؛ یک عامّ بدلی داریم و یک عامّ شمولی داریم

که آن عامّ شمولی هم به استغراقی و مجموعی تقسیم می‌شود. إنّما الکلام در اینکه آیا خود عامّ بنفسه به این اقسامی که برای آن ذکر کرده‌اند تقسیم می‌شود یا اینکه نه، یک جهت خارجی، عامّ را به این اقسام تقسیم می‌کند؟

یک وقت می‌گوییم: در لغت خود عامّ بالوضع دلالت بر عامّ بدلی می‌کند، یعنی آیا ما یک لفظی یا یک هیئتی و یا یک اداتی داریم که آن ادات، عامّ بدلی را اثبات می‌کنند؟ و آیا یک اداتی و الفاظی داریم که عامّ مجموعی را اثبات می‌کنند؟ و نیز یک الفاظی داریم که عامّ استغراقی را اثبات می‌کنند؟ آیا این طور است؟

ایشان می‌فرمایند که نه، عامّ دلالت می‌کند بر یک معنای عموم و شمولی و این تقسیم‌هایی که برای عامّ هست این تقسیم‌ها همه به لحاظ آن حکمی است که بر این عامّ مترتب می‌شود. آن حکمی که بر این عامّ مترتب می‌شود گاهی اوقات به لحاظ جمیع افراد است من حیث المجموع، گاهی اوقات به لحاظ تک تک افراد است و گاهی اوقات به لحاظ یک فرد

علی البدل است.^۱

إن شاء الله بقیه اش را در بحث بعد ذکر می کنیم که آن حکم به چه کیفیت است و چه مسائلی بر آن بار می شود.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

۱. کفایة الأصول، ص ۲۱۶.